

بررسی مقاله «نقد حدیث» رابسون در دایرة المعارف اسلام*

چکیده

مدخل «حدیث» از مقالات جلد سوم دایرة المعارف اسلام دارای مطالب مهم و اساسی از جمله «نقد حدیث» است. نویسنده در تبیین بخشی از خطوط اصلی مربوط به حدیث تا حدودی موفق بوده است، ولی مطالبی در مورد پیدایش حدیث، جوامع حدیثی، نقد حدیث، مراتب صحت در احادیث صحیح، اصطلاحات مربوط به علم حدیث و علم درایة و... ارائه داده است که بحث برانگیز است، مقاله به ویژه در بخش «نقد حدیث»، از جهات دیگر نیز دارای کاستی‌ها و اشکالات اغماض ناپذیر است که این نوشتار بیشتر به این قسمت پرداخته است و مواردی هم که به تکمیل و توضیح بیشتر نیاز دارد، مورد اشاره قرار داده است.

کلید واژگان: حدیث، نقد حدیث، تدوین، رابسون، دایرة المعارف اسلام.

مقدمه

دایرة المعارف اسلام (Encyclopedia of Islam) که بخشی از آن به عربی ترجمه و در ۱۶ جلد بزرگ منتشر شده است، عظیم‌ترین کار پژوهشی اسلام شناسی است که تا کنون جهان غرب و استشراق به خود دیده است. حدود ۹۰ سال قبل، غرب و زمامداران شرق شناسی تصمیم گرفتند تا با نوشتن این دایرة المعارف به معرفی معارف دین مبین اسلام از قلم و نگاه نویسندگان مسیحی و یهودی غرب و احیاناً مسلمان به تمام جهانیان و حتی خود مسلمانان بپردازند. آنان چون همت کردند به هدف خود دست یافتند و در دهه‌های اول قرن بیستم آن را تألیف و با سه زبان بزرگ زنده غرب (انگلیسی، فرانسه و آلمانی) در سطح جهان منتشر نمودند تا دانشگاهیان جهان و پژوهشگران علاقمند به اسلام‌شناسی از آن استفاده کنند.

این دایرة المعارف علاوه بر اینکه شاید مهم‌ترین کتاب مرجع اسلام‌شناسی برای محققان در سرتاسر جهان باشد در کشور اسلامی ایران هم مقام اول را در آزمون‌های زبان انگلیسی، مقطع دکتری رشته‌های ادبیات و همچنین به عنوان متن درسی دوره دکترا دارد (دانشنامه ایران و اسلام، ۵/۱۱).

مدخل حدیث در جلد سوم دایرة المعارف اسلام، توسط خاورشناس انگلیسی به نام جان رابسون (۱۸۹۰-۱۹۸۱) تألیف شده است. رابسون دکترای زبان شرقی را از دانشگاه گلاسکو دریافت کرد و در سال‌های ۱۹۱۵-۱۹۱۶م استاد دانشگاه گلاسکو شد. سفرهایی به کشورهای عراق، هند و عدن انجام داده است. آثار حدیث پژوهی او عبارت است از:

۱. تحقیق و چاپ «الموصل الی علم الحدیث نیشابوری» به سال ۱۹۵۳م.
۲. مقاله‌ای با عنوان «الاسناد فی الحدیث عند المسلمین» در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۴م در مجله انجمن شرقی گلاسکو.
۳. «مواد الحدیث»، سال ۱۹۵۱م.
۴. «الحدیث ترتیب و فهرست»، ۱۹۵۱م.
۵. «الاساس الثانی فی الاسلام الحدیث»، سال ۱۹۵۱م.
۶. «الغزالی و السنة»، ۱۹۵۵م.
۷. مقاله‌ای درباره صحیح مسلم به سال ۱۹۴۹م در مجله انجمن پادشاهی شرق.
۸. «ابن اسحاق و الاسناد» که در سال ۱۹۵۵م در نشریه کتابخانه ریلاندر چاپ شد. او همچنین مقالاتی درباره حدیث در چاپ دوم دایرة المعارف اسلام دارد (ر.ک: عقیقی، ۱۹۶۴: ۱۲۴/۲-۱۲۵).

بررسی و نقد

پیش از ورود به بحث، شایان ذکر است که مقاله رابسون با عنوان «حدیث» دارای مباحث متنوعی در موضوع حدیث است که یکی از بخش‌های مهم آن در خصوص «نقد حدیث» است. در این مقاله بناست همین بخش مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد؛ هر چند نیم نگاهی به اشکال‌های دیگر قسمت‌های مقاله در ابتدا خالی از لطف نیست.

الف) اشکال‌های کلی

۱. تبیین نشدن برخی از واژه‌ها

«علم حدیث» از دانش‌هایی با اصطلاحات بسیار است. گاهی برای یک اصطلاح، چند نظریه یا تعریف ارائه شده است، ولی در مقاله رابسون، تعریف برخی از اصطلاحات مورد غفلت قرار گرفته است؛ از این‌رو، مقاله گاه دچار ابهام، چند پهلویی و پیچیدگی شده است. واژه‌هایی چون حدیث، درایة، نقد، صحیح و امثال اینها نیاز به تعریف و توضیح بیشتری دارند. در مقاله رابسون مشخص نشده است که برابر چه تعریفی به موضوع حدیث و نقد آن پرداخته شده است.

۲. درآمیختگی مباحث

نامشخص ماندن گستره هر یک از مباحث و اصطلاحات و عدم تبیین قلمرو آنها موجب شده است تا عرصه‌های بحث در مواردی در هم آمیخته شده، موارد لفظی و ساختاری با مطالب محتوایی و مضمونی در دو شاخه علم حدیث و درایه‌ای در هاله‌ای از ابهام در کنار هم قرار گیرند و حوزه‌های هر یک از علم حدیث، درایه و رجال، و رابطه آنها مشخص نشود. مباحث دانش حدیث دست‌کم از حیث دوره‌ای (مراحل زمانی) می‌تواند در پنج محور قابل ارائه باشد:

۱. پیدایش و صدور حدیث؛

۲. نقل و تدوین آن (منابع، موانع و صعوبت‌های تدوین و نقل حدیث)؛

۳. حدیث‌سازی و حدیث‌سازان؛

۴. پالایش حدیث و موازین آن؛

۵. دانش‌های جدید حدیث، اصطلاحات و علوم مربوط به آن.

جدا نشدن این حوزه‌ها در این مقاله موجب شده است محورهایی چون نقل حدیث، نقد حدیث و اصطلاحات دیگر حدیثی و علم درایه‌ای که هریک به حوزه‌ای خاص مرتبط می‌باشند، در کنار یکدیگر قرار گیرند، حال آنکه هر یک از آنها به قلمرو خاصی از مباحث علم حدیث اختصاص دارد. همچنین عدم مرزبندی در تبیین قلمرو سه شاخه مرتبط رجال، درایه و علم حدیث، موجب شده است که حوزه‌های این سه علم در هم آمیخته شده، شفافیت لازم در طرح مباحث از دست برود.

۳. جست‌وجوی ناقص و یک جانبه گرایانه

با آنکه رابسون در این نوشتار از منابع چندی استفاده کرده است، ولی تحقیقات وی به هیچ وجه نمی‌تواند منعکس کننده «حدیث» در اسلام باشد؛ از این رو، وی نتوانسته است از عهده بیان حق مطلب در حدّ انتظار از یک دایره‌المعارف علمی برآید. صیغه غالب در عناوین و مضامین این مقاله برگرفته از بخش‌های ناچیزی از منابع اهل سنت است. در قسمت‌هایی از این مقاله، انبوهی از اصطلاحات حدیثی، بدون انسجام و نتیجه خاصی، با نگاه یک جانبه گرایانه کنار هم قرار گرفته است و از منابع شیعه هیچ اثری در آن دیده نمی‌شود. نپرداختن به برخی از مباحث پایه‌ای و اصیل در موضوع حدیث چون نشانه‌های وضع در حدیث، منع تدوین حدیث، سیر تطوّر دانش حدیثی، تاریخ حدیث و پژوهش‌های نوین حدیثی از جمله نواقص این مقاله است. عدم استناد مطالب به منابع اصیل و مربوط از دیگر کمبودهای این نوشتار است که زیننده دایره‌المعارف نیست.

(ب) اشکال‌های محتوایی در بخش نقد حدیث

۱. جی. رابسون بدون ارائه هیچ سندی مدعی می‌شود: «پیش از آنکه کتب معتبر و رسمی مدوّن شوند، مجموعه احادیث رشد فراوانی یافتند و پژوهشگران کنجکاو دریافتند که بیشتر آنها جعلی هستند». گویا رابسون با این ادعا در صدد القای این نکته است که حدیث در عصر پیامبر ﷺ زمان صدور حدیث، تدوین نشده است، بلکه پس از شیوع اسرائیلیات و جعلیات فراوان و با گذشت سالیان دراز تدوین شده است. ولی باید دانست که حدیث هرچند از زمان صدور تاکنون با ناملازمات بسیاری دست و پنجه نرم کرده و دوره‌های تلخ و ناگواری را پشت سر نهاده است، دست‌کم در بخش احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام)، در درون خود از یک مسیر زلال و شفاف عبور کرده است. کثرت جعلیات و شدت مخالفت‌های رسمی در تدوین و نشر حدیث نتوانست در مقابل تدابیر پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ و اهل بیت آن حضرت برای حفظ آثار نبوی، از حرکت پرشتاب حدیث اصیل جلوگیری نماید.

برابر اسناد تاریخی، پیامبر اسلام ﷺ که کلامش بر اساس ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم: ۳-۴)؛

«و از روی هوی و [هوس] سخن نمی‌گوید. آن (سخن) نیست جز وحی‌ای که (به او) وحی می‌شود». سرچشمه در وحی الهی دارد، اهتمام ویژه‌ای بر حفظ آثار کلامی خویش داشته است. بارها ناقلان حدیث و راویان گفتارش را ستوده است تا جایی که آنان را جانشینان خود معرفی کرده است. از آن حضرت نقل شده است که می‌گفت: «اللهم ارحم خلفائی؛ خدایا جانشینان مرا

رحمت کن» پرسیدند: آنان چه کسانی هستند؟ فرمودند: «الذین یأتون من بعدی و یروون احادیثی؛ آنان که پس از من می‌آیند و احادیثم را نقل می‌کنند» (صدوق، عیون اخبار الرضا، بی تا: ۴۰/۱).

خبر اهتمام ویژه پیامبر ﷺ و حساسیت آن حضرت نسبت به تدوین حدیث و نشر صحیح آن، در منابع اهل سنت نیز به صورت گسترده وارد شده است. بخاری در روایتی نقل می‌کند مردی از اهل یمن به نام ابوشاة در حجة الوداع از پیامبر ﷺ خواست تا کلمات آن حضرت را برای وی بنویسند. پیامبر ﷺ فرمود: «اكتبوا لأبی شاة؛ سخنانم را برای ابو شاة بنویسید» (بخاری، صحیح البخاری، ۱۴۰۱: ۹۵/۳).

همچنین ترمذی از ابوهیریه نقل می‌کند که مردی از انصار در محضر رسول خدا ﷺ می‌نشست و احادیث را می‌شنید و از آن خوشنود می‌شد، ولی نمی‌توانست آنها را به خاطر بسپارد. روزی به پیامبر ﷺ عرض کرد: من احادیثی از تو می‌شنوم که بسیار خوشم می‌آید، ولی قدرت بر حفظ آن ندارم. پیامبر ﷺ فرمود: «استعن بيمينک - و أشار بيده إلى الخط؛ از دستت کمک بگیر - و در همان حال اشاره به نوشتن حدیث کرد» (ترمذی، سنن الترمذی، ۱۴۰۳: ۱۴۵/۴).

در روایتی دیگر از مسند احمد می‌خوانیم که عبدالله بن عمر می‌گفت: من هر چیزی که از پیامبر می‌شنیدم برای حفظش آن را می‌نوشتم. افرادی از قریش مرا از آن بازداشتند و به اعتراض گفتند: پیامبر در حالات گوناگون از خوشحالی و غضب حرف می‌زند. چطور هر چیز را می‌نویسی؟ مطلب را به استحضار پیامبر ﷺ رساندم، فرمود: «اكتب فوالذی نفسی بيده ما خرج منه الا حق؛ بنویس قسم به خدایی که جانم به دست اوست، از این لبها جز حق خارج نشود» (ابن حنبل، مسند احمد، بی تا: ۱۹۲/۲؛ دارمی، سنن الدارمی، ۱۳۴۹: ۱۲۵/۱).

این دسته از روایات که متجاوز از دهها روایت است، بیانگر آن است که حدیث از زمان صدورش به رشته تحریر درآمده است و مخالفت‌های بعدی و همچنین ورود اسرائیلیات و جعلیات در بستر زمان، ربطی به اصل تدوین آن ندارد؛ هر چند این پدیده برای مدتی یا نسبت به گروه‌هایی از مسلمانان، خسارت‌های جبران‌ناپذیری را به ارمغان آورده است. بنابراین، نباید به گونه‌ای مطالب را القا کرد که حاصل آن به طور کلی انکار تدوین حدیث در عصر پیامبر ﷺ و بعد از آن باشد. البته تردیدی نیست که پس از ارتحال آن حضرت حکومت‌هایی روی کار آمده‌اند که از انتشار آن میراث حدیثی به صورت رسمی جلوگیری کرده‌اند، ولی پیروان اهل بیت ﷺ هرگز توجهی به این اوامر سیاسی نداشته‌اند.

حضور ائمه معصومین ﷺ تا حدود قرن چهارم و صدور حدیث از آنان و تدوین مستقیم از سوی صدها شاگرد برجسته ایشان و تدابیر آن حضرات معصوم نسبت به حفظ آثار نبوی و احیاء امر حدیث باعث شده بود که راه نفوذ اسرائیلیات و جعلیات تا حدود زیادی مسدود شود و احادیث صحیح از سقیم برای حدیث شناسان به آسانی قابل تمییز باشد. برابر روایتی از امام معصوم، تمام مسائل از ریز و درشت به املائی پیامبر و کتابت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تدوین شده و در اختیار اهل بیت (علیهم السلام) قرار گرفته است. از امام حسن مجتبی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «... إنه لا یحدث شیئاً إلی یوم القیامة حتی أرش الخدش إلا و هو عندنا مکتوب باملاء رسول الله و خط علی بیده؛ هیچ حادثه‌ای تا روز قیامت حتی حکم یک خراش نیست مگر آنکه با املائی پیامبر ﷺ و دست خط علی (علیه السلام) نوشته شده و در نزد ماست» (طبرسی، الاحتجاج، ۱۳۸۶: ۷/۲).

نامه‌های مکتوب پیامبر ﷺ که در چند جلد کتاب گردآوری شده است، گواه دیگری بر اهتمام پیامبر ﷺ بر امر کتابت است. حتی در آخرین حادثه تاریخی دوران حیات پیامبر ﷺ، شاهد ماجرای هستیم که به نقل بخاری و مسلم، از اهتمام پیامبر ﷺ بر کتابت حدیث حکایت دارد. آن حضرت در آخرین لحظات عمر پر برکت خویش، قلم و دوات خواست تا آخرین سفارش خود را به صورت مکتوب میان امت به یادگار بسپارد. بنا به نقل بخاری چون درد بر آن حضرت چیره شد، فرمود: «اثنونی بکتاب لکم کتاباً لا تضلوا بعده؛ کاغذی برایم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید» (بخاری، صحیح البخاری، ۱۴۰۱: ۳۷/۱).

جالب آنکه در منابع اهل سنت می‌خوانیم حتی خود ابوبکر که از تدوین حدیث جلوگیری می‌کرد، احادیثی که خود با دست

خویش در زمان پیامبر ﷺ نوشته بود، آتش زد. (ذهبی، تذکرة الحفاظ بی تا: ۵/۱). این نقل به خوبی بیانگر آن است که حدیث در زمان پیامبر ﷺ تدوین می‌شد و حتی ابوبکر از کاتبان حدیث بوده است؛ هر چند بعدها به سبب ملاحظات سیاسی راه دیگری را برگزید.

مجموعه این اخبار نشان می‌دهد که حدیث در زمان صدورش تدوین می‌شد و داستان منع تدوین که از سوی برخی از خلفا تعقیب می‌شد، متأخر از دوره صدور بوده است. به علاوه، بسیاری از صحابه و تابعان از قانون ممنوعیت حکومتی در ارتباط با تدوین حدیث تبعیت نمی‌کردند. درگیری‌ها و موضع‌گیری‌های برخی از چهره‌های صحابه چون ابن مسعود، ابی بن کعب، ابودرداء و دیگران گواه دیگری بر تدوین حدیث در دوره پیامبر ﷺ است (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۱۴۱۵: ۴۰/۵۰۰).

اما پدیده احادیث جعلی و اسرائیلی که بعدها رشد چشمگیری یافت، هر چند آسیب‌های زیادی را در عرصه فرهنگ اجتماعی موجب شد و گروه‌های زیادی را به انحراف کشاند، چنان نبود که به کلی راه تشخیص احادیث صحیح از سقیم بسته گردد و قابل شناسایی نباشد. بلکه تلاش سلاطین و حکام، به ویژه امویان، در دامن زدن به نشر احادیث جعلی و اسرائیلی، از نگاه تیزبین پژوهشگران عرصه حدیث، به ویژه پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام)، مخفی نمانده است. آنان با شناسایی نشانه‌های وضع و حفظ اسناد و رجال، راه‌های تشخیص احادیث صحیح از سقیم را به خوبی دریافته، از احادیث صحیح صیانت کردند و هیچ‌گاه برای اسرائیلیات و جعلیات ارزشی قائل نبودند و آنها را به عنوان حدیث تلقی نکردند.

۲. رابسون حدیث ذیل را به عنوان نمونه‌ای از احادیث جعلی ذکر می‌کند که به پیامبر اسلام ﷺ نسبت داده‌اند: «من خاتم پیامبران هستم و پس از من هیچ پیامبری نخواهد آمد مگر آن که خدا بخواهد».

اگر مقصود رابسون از آوردن چنین حدیثی، لقاء شبهه در خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ باشد، باید توجه کرد کسانی که با الفبای تاریخ حدیث و تاریخ اسلام آشنا هستند، به خوبی می‌دانند که هیچ‌گاه چنین کلامی حتی در زمان صدورش مورد توجه کسی قرار نگرفت. خاتمیت پیامبر اسلام، چیزی نیست که با چنین کلامی سست و موهون مورد بازیچه قرار گیرد. به خاتمیت پیامبر ﷺ در قرآن مجید تصریح شده است و کلامی که مخالف نص قرآن باشد، اساساً حدیث تلقی نمی‌شود. بر اساس گزارش‌های تاریخی، این کلام از سوی محمد بن سعید در زمان منصور دوانیقی جعل شده است. وی که مدعی نبوت بود، با افزودن یک استثنا بر حدیث پیامبر ﷺ، مرفوعاً آن از انس نقل کرده است (ابن جوزی، الموضوعات، ۱۳۸۶: ۲۷۹/۱). وی می‌پنداشت با افزودن جمله «إلا أن یشاء الله» راه را برای ادعای نبوتش هموار خواهد ساخت، ولی نه تنها چنین نشد، بلکه به عنوان زندیق و کافر دستگیر شد و توسط منصور دوانیقی به دار مجازات آویخته شد از آن زمان تاکنون، علمای اسلام همواره در مقابل این حدیث ساختگی، موضع‌گیری کرده‌اند و احدی آن را حدیث تلقی نکرده است. گفتنی است سفیان ثوری و احمد بن حنبل سازنده این حدیث را کذاب، و بخاری و نسائی او را «متروک الحدیث» شمرده‌اند (همان).

۳. رابسون در بخش دیگر مقاله‌اش در بیان جعل حدیث با انگیزه تعلیم عقاید باطل می‌نویسد: «این افراد پس از مدتی به کار خود (جعل حدیث) اعتراف کرده‌اند، لیکن بسیاری از احادیث آنها چنان در کتاب‌ها رخنه کرده بود که راه جبران خسارت‌های آن را نمی‌دانستند». این عبارت رابسون دارای سه محور اساسی است. نخست اعتراف وضاعان به جعل حدیث؛ دوم رخنه کردن احادیث جعلی در کتاب‌ها و سوم نشناختن راه جبران خسارت‌ها.

در ارتباط با اعتراف‌ها، باید توجه داشت اعتراف در اینجا به معنای اعتراف کسی است که خود را دروغگو معرفی می‌کند؛ بنابراین، باید این احتمال عقلایی را پذیرفت که شاید در همین اعتراف هم دروغ دیگری نهفته باشد؛ زیرا این اعتراف‌ها عموماً در زمانی اتفاق افتاد که جاعلان حدیث مورد انکار و بی‌اعتنایی مردم قرار گرفته‌اند، و آنان در مواجهه با موج بی‌اعتنایی‌ها خواسته‌اند با ادعاهای واهی و آمارهای اغراق‌آمیز، ذهنیت مسلمانان را نسبت به همه احادیث بدبین نمایند.

ابن ابی العوجاء -، ملحدی که در عصر امام صادق (علیه‌السلام) می‌زیست، مدعی بود که چهار هزار حدیث جعل کرده است. وی در وقت به دار آویخته شدن ادعا کرد: «والله لقد وضعت فیکم اربعة آلاف حدیث؛ به خدا قسم من چهار هزار حدیث ساختم و در بین

شما منتشر کرده‌ام» (ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۳۸۲: ۶۴۴/۲؛ ابن حجر، لسان المیزان، ۱۳۹۰: ۵۱/۴).

به نقل ابن عساکر، هارون خلیفه عباسی به کشتن زندیقی فرمان داده بود. زندیق گفت: چرا می‌خواهی مرا به قتل برسانی؟ گفت: می‌خواهم بندگان خدا را از دست تو راحت سازم. گفت: «فأین انت من ألفت حدیث وضعتها علی رسول الله کلها ما فیها حرف نطق به رسول الله؛ با هزار حدیثی که به نام پیامبر جعل کرده‌ام که هیچ حرف آن از پیامبر نیست، چه خواهید کرد؟!» (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۱۴۱۵: ۱۲۷/۷).

همچنین مسیره بن عبدربه که در باب فضائل سوره‌های قرآن احادیث بسیاری نقل کرده بود، مورد اعتراض مردم قرار گرفت که این احادیث را از کجا آورده است؟ وی پاسخ داد: «وضعها أرغب الناس فیها؛ این احادیث را خودم ساخته‌ام تا مردم را به خواندن قرآن ترغیب کنم» (ابن حبان، المجروحین، بی‌تا: ۶۴/۱؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بی‌تا: ۲۲۴/۱۳؛ عقیلی، ضعفاء العقیلی، ۱۴۱۸: ۲۶۴/۴).

این نوع اعتراف‌ها به خوبی نشانگر آن است که سازندگان حدیث قبل از اعتراف مورد اعتراض و طرد قرار گرفته بودند و در واقع، پیش از آن به کذب و دروغ‌گویی متهم شده بودند؛ بنابراین، اعتراف آنها در فرض صحت محتوا چیزی را عوض نمی‌کرد و چنان نبود که اگر چنین اعترافاتی نداشتند، سخنان آنان مورد اقبال مسلمانان بود.

از اینجا بی‌پایه بودن سخن دوم رابسون مبنی بر رخنه کردن احادیث جعلی آنان در کتاب‌ها روشن می‌شود. چهره‌هایی چون ابن ابی العوجاء قبل از اعتراف برای اهل حدیث شناخته شده بودند و چنان نبود که راویان حدیث از این نمونه افراد که آشکارا اظهار کفر و الحاد می‌کردند، اخذ روایت کنند یا حرف‌های بی‌اساس آنها را به عنوان روایت در کتاب‌های حدیث ثبت نمایند. البته احادیثی در فضائل سور و آیات رسیده است که در کتاب‌های تفسیری یا حدیثی پیشینیان آمده است، ولی جعلی بودن این احادیث از نگاه تیزبین حدیث‌شناسان پنهان نمانده، بلکه به راحتی شناسایی شده‌اند. بر این اساس ادعای اخیر نویسنده مبنی بر اینکه مسلمانان راه شناسایی این نوع احادیث را نمی‌دانستند، ادعایی بی‌اساس است. راه شناسایی احادیث صحیح از سقیم به اندازه‌ای برای اهل حدیث شفاف و دقیق بود که هیچ دشواری خاصی احساس نمی‌شد. اگر همین امروز حب و بغض‌ها و تعصبات کور کنار نهاده شود، به آسانی راه شناسایی احادیث صحیح از نا صحیح باز است.

تدابیری که پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در ارتباط با مصون ماندن حدیث از شوائب و ناراستی‌ها اتخاذ نمود، از همان ابتدا امکان دستیابی به احادیث صحاح را برای آیندگان آسان نمود. حساسیت‌ها در نقل حدیث، مسافرت‌ها برای اخذ صحیح حدیث، عرضه حدیث و نقد آن، املا و اجازه نقل، پیدایش علمی چون رجال و درایه، تدوین ده‌ها کتاب در معرفی وضّاعان و جعلان حدیث، شناسایی نشانه‌های جعل در احادیث و... همه حکایت از آن دارد که حدیث‌شناسان راه مقابله جدی با احادیث جعلی و پالایش آنها از روایات صحیح را به خوبی می‌شناختند و چنان نبوده است که راه شناسایی آنها دشوار باشد. البته هر علمی دشواری‌های خاص خویش را دارد، این بدین معنا نیست که راه بسته باشد.

۴. رابسون از قول یحیی بن سعید قطان درباره جعل حدیث توسط افراد صالح و متدین می‌نویسد: «من شاهد دروغ‌گویی زیاد نبوده‌ام بیش از آنچه که از افراد خوب و صالح (در جعل حدیث) دروغ شنیده‌ام».

برابر اسناد تاریخی سخن فوق از یحیی بن سعید قطان شنیده شد. وی مدعی بود که: «لم نر أهل الخیر فی شیء أکذب منهم فی الحدیث؛ اهل خیر را در چیزی دروغ‌گوتر از نقل حدیث نیافتیم» (مسلم، صحیح مسلم، بی‌تا: ۱۳/۱).

همچنین در عبارتی دیگر از وی نقل شده است که می‌گفت: «ما رأیت الصالحین فی شیء أکذب منهم فی الحدیث؛ من صالحان را در چیزی دروغ‌گوتر از نقل حدیث ندیده‌ام» (همان).

از قرائن استفاده می‌شود که علی القاعده کلام یحیی بن سعید تنها مربوط به روایات باب ترغیب و ترهیب، به ویژه درباره ثواب اعمال یا فضائل سور قرآن، است. ابن حجر در این باره می‌گوید: «قد اغترّ قوم من الجهلة فوضعوا أحادیث فی الترغیب والترهیب و قالوا: نحن لم نکذب علیه بل فعلنا ذلك لتأیید شریعتهم؛ گروهی از جاهلان فریب خورده، احادیثی را در ترغیب و ترهیب

اعمال وضع کرده‌اند. آنان در توجیه کار خود گفته‌اند: حدیث سازی در ترغیب به اعمال خیر و پرهیزدادن نسبت به اعمال ناپسند، دروغ علیه پیامبر ﷺ نیست، بلکه در تأیید شریعت وی است (و لذا اشکالی ندارد)» (ابن حجر، فتح الباری، بی تا: ۱/۱۷۸).

تردید نیست که برخی از جاهلان یا ساده‌اندیشان با همین بهانه‌های سست، به وضع حدیث مبادرت ورزیده‌اند، ولی نباید فراموش کرد که وجود چند فرد ساده و جاهل، بدین معنا نیست که صالحان بیشترین دروغ‌ها را در وضع حدیث گفته باشند یا آنان دروغ‌گویی در حدیث را جایز و روا می‌پنداشتند، بلکه برابر اسناد تاریخی حساسیت صالحان در نقل حدیث به صورت تحسین برانگیزی همراه با احتیاط و رعایت امانت‌داری بوده است. آنان هیچ سخنی را بدون سند نقل نمی‌کردند. از نمودهای احتیاط در نقل حدیث، مسافرت‌های پر زحمت و طولانی راویان حدیث بود که سال‌ها در گردش بودند تا احادیث را آن گونه که صادر شده بود، ثبت و ضبط نمایند. سعید بن مسیب می‌گفت: «لأرحل الأیام واللیالی فی طلب الحدیث الواحد؛ روزها و شب‌ها در پی کسب حدیث واحدی مسافرت می‌کنم» (همان، ۱/۱۵۹).

از ابو قلابه بصری عبدالله بن زید جرمی (۱۰۴م) نقل شده که می‌گفت سه سال در مدینه اقامت گزیده‌ام تا یک حدیث را از ناقل اصلی آن دریافت کنم (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بی تا: ۱/۹).

افزون بر این نوع از حساسیت‌ها، برنامه‌هایی چون عرضه حدیث، اجازه نقل، املاء و... نیز حکایت از دقت فوق العاده راویان در نقل حدیث دارد؛ بنابراین، وجود تعدادی از جاهلان و ساده‌اندیشان به ظاهر صالح، دلیلی بر مسامحه دیگران نیست. از اینها گذشته، اگر در کلام یحیی بن سعید دقت شود، مقصودش این است که آن مقدار که از اهل خیر و صلاح در موضوع نقل حدیث دروغ شنیده شد، از آنان در موارد دیگر تا آن مقدار شنیده نشد، نه اینکه آنها به طور مطلق بیشترین دروغ‌ها را درباره حدیث داشته‌اند؛ به عبارت دیگر، مقصود این است که صالحان در موضوع‌های دیگر دروغ نمی‌گفتند، ولی در موضوع حدیث، با همین بهانه‌های خیرخواهانه و جاهلانه، تن به دروغ داده‌اند. این عبارت به صورت مطلق به کثرت دروغ در حدیث از سوی توسط صالحان اشاره ندارد، بلکه به کثرت دروغ در حدیث از صالحان، نسبت به غیر حدیث دلالت دارد و این لزوماً به معنای کثرت وضع حدیث از سوی صالحان نیست.

۵. رابسون در بیان عوامل پیدایش «نقد حدیث» مواردی چون جعل احادیث با انگیزه‌های مختلف، بی‌احتیاطی در نقل، بی‌دقتی راویان به علت کهولت سن را از عوامل پیدایش نقد حدیث شمرده، می‌گوید: «حاکم نیشابوری بعضی از روات را متهم می‌سازد که آنان احادیث را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند، حال آنکه صحابه یا تابعان آن را گفته بودند». هر چند این سخن رابسون فی الجمله پذیرفتنی است، نباید از دو نکته غافل بود:

یک. منظور از نقد حدیث، بیشتر آشکار کردن اشتباهات و برجسته نمودن اشکالات است، ولی نقد در دل خود، ارائه نیکویی‌ها و نشان دادن زیبایی‌ها را نیز در بر دارد؛ چنان که این واژه در لغت نیز به معنای خرده‌گیری، نکته‌سنجی و آشکار ساختن عیب‌ها و زیبایی‌ها، به ویژه در گفتار و کردار، آمده است (فرهنگ دهخدا، ذیل واژه «نقد»؛ لاروس، واژه «نقد»). در اصطلاح نیز نقد به معنای سنجش سند و متن حدیث برای آگاهی از صحت و ضعف آن آمده است. ناگفته پیداست که این معنا از نقد، قبل از جعل حدیث نیز سابقه داشته باشد.

دو. پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ به خوبی از نیاز گسترده آیندگان به گنجینه‌های حدیثی آگاه بود؛ لذا فراوان به حفظ میراث حدیثی و ابلاغ آن به غایبان توصیه می‌فرمود. آن حضرت از سوی دیگری می‌دانست که این نقش بزرگ به زودی برخی از اهل نفاق و تزویر را وسوسه می‌کند تا با دروغ بستن به ایشان کلماتی را به آن حضرت نسبت دهند؛ از این رو، از قبل هشدارهای مؤکدی را بیان فرمود تا مردم با هشیاری و حساسیت احادیث را دنبال کنند و سنجدیده هر سخن را از هر گوینده‌ای نپذیرند. آن حضرت به طور مکرر می‌فرمود: «من کذب علیّ متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار؛ هر کس بر من دروغ بزند، باید جایگاهش را آتش فرا گیرد» (کلینی، الکافی، ۱۳۶۳: ۲/۱؛ بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۰۱: ۱/۳۶). حتی این هشدارها و موضع‌گیری‌های صریح و قاطع پیامبر ﷺ در برابر نسبت‌های ناروا، موجب شد که برخی راه افراط در پیش گرفته به طور کلی از نقل حدیث پرهیزند.

افرادی چون انس بن مالک تا مدت‌ها پس از رحلت پیامبر ﷺ با همین بهانه از نقل حدیث پرهیز داشتند. وی می‌گفت: «إنه لیمعنی أن أحدثکم حدیثاً کثیراً إن رسول الله قال: من تعمد علی کذباً فلیتوباً مقعده من النار؛ حدیث پیامبر مرا از بیان حدیث گویی زیاد باز می‌دارد؛ زیرا آن حضرت فرمود: هر کس عامدانه بر من دروغ ببندد، جایگاهش را آتش بر گیرد» (بخاری، صحیح البخاری، ۱۴۰۱: ۳۵/۱). هر چند این سخن‌ها، بهانه‌ای بود تا امثال این افراد از نقل احادیثی که با خط مشی سیاسی‌شان هماهنگ نبود، خودداری ورزند، ولی هشدارهای پیشگیرانه پیامبر ﷺ نشان می‌دهد که پیشینه جریان نقد نه تنها از حیث پیشینه و قدمت کمتر از پدیده جعل حدیث نیست، بلکه ممکن است بر آن پیشی داشته باشد.

رابسون، پیدایش علم رجال، تدوین سال ولادت و فوت راویان، و ثبت میزان وثاقت و اعتبار آنان را از بایسته‌های نقد حدیث شمرده است، ولی علم رجال را از دو حیث قابل تردید و تشکیک دانسته است:

اول. تأخیر در تدوین کتب رجالی تا قرن سوم به بعد؛

دوم. تعارض و ناسازگاری مطالب رجال شناسان در توثیق و عدم توثیق افراد.

وی با طرح این دو اشکال، در واقع، روش‌های نقد حدیث را نشانه رفته و از این منظر، حدیث را مورد تردید قرار داده است. اما درباره تأخیر تدوین کتب رجالی، گفتنی است که سرگذشت حدیث شیعه در این مورد کاملاً متمایز از سرگذشت حدیث اهل سنت است. در فرهنگ مکتوب شیعه ریشه علم رجال به زمان صدور حدیث بر می‌گردد و هم‌زاد با حدیث است؛ زیرا با توصیه‌های اکید اهل بیت (علیهم‌السلام) از ابتدا، «سند» به عنوان بخشی از حدیث ضمیمه حدیث شناخته می‌شد و همراه آن به رشته تحریر در می‌آمد. این از افتخارات حدیث شیعه است که هم‌زمان هم متن حدیث و هم رجال آن تدوین می‌شد. امام صادق (علیه‌السلام) از امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) چنین نقل می‌کند: «إذا حدّثتم بحدیث فأسندوه إلی الذی حدّثکم؛ فإن کان حقاً فلكم و إن کان کذباً فعلیه؛ هنگامی که حدیثی نقل می‌کنید، سند آن را به کسی که برای شما نقل کرده، برسانید؛ اگر حق باشد برای شما و اگر دروغ باشد، علیه ناقل آن باشد» (کلینی، الکافی، ۱۳۶۳: ۵۲/۱).

گذشته از توصیه‌ها و سفارش‌های اکید اهل بیت (علیهم‌السلام)، ضرورت علم رجال از همان ابتدا احساس می‌شد؛ زیرا برای اطمینان به صدور کلام معصوم (علیه‌السلام) نیاز بود قبلاً به گفته راوی اعتماد حاصل شود. برای پی بردن به میزان اعتبار روایت نیز می‌بایست از هویت آنان اطلاع حاصل گردد؛ بنابراین، به صورت طبیعی، علم رجال از همان زمان صدور حدیث ضرورت یافت.

در آثار مکتوب شیعه، گذشته از ظهور و حضور نسب شناسان بلند آوازه، صدها اثر نوشتاری تولید شده است. محققان نخستین کتاب در حوزه رجال شیعه را به ابن ابی رافع، کاتب امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) نسبت می‌دهند. وی کتابی به نام «تسمیة من شهد مع علی فی حروبه» یا «تسمیة من شهد من الصحابه فی حروب صقین و الجمل و النهروان» را تألیف کرد (طوسی، الفهرست، ۱۴۱۷: ۱۷۵). پس از آن ده‌ها کتاب به صورت مستقل و غیر مستقل در این موضوع تدوین شد.

نخستین کتاب رجالی با عنوان «الرجال» توسط عبدالله بن جبلة کنانی (۲۱۹ق) تدوین شده است (صدر، نهاییه الدرايه، بی‌تا: ۲۵). این نوشته‌ها که در قرن اول شکل گرفت، دست مایه نخست کتاب‌های بعدی شد و در قرن دوم به صورت تألیف رسمی در حوزه رجال درآمد و تا قرن پنجم هجری مهم‌ترین منابع رجالی شیعه شکل گرفت که مجموعه آنها بالغ بر صد کتاب رجالی بوده است (سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ۱۴۱۴: ۵۵).

این کتاب‌های ثانوی که حاوی مجموعه اطلاعات کتب گذشته بود، از جامعیت نسبی و دقت فراوان برخوردار بود؛ این دو ویژگی و سهولت دستیابی به اطلاعات آنها موجب شد تا به عنوان کتب مرجع شناخته شوند و منابع قدیمی‌تر کم‌کم از دور خارج شده، متروک شوند؛ بنابراین، آنچه باعث شد تا منابع ثانوی به عنوان کتب رسمی رجالی شناخته شوند، سهولت در دستیابی به اطلاعات و جامعیت آنها بوده است و این بدان معنا نیست که پیشتر از آن، کتابی تدوین نشده بود یا انقطاعی بین زمان صدور حدیث و تدوین کتب رجالی صورت پذیرفته باشد. قدیمی‌ترین منبع رجالی شیعه که باقی مانده است، رجال برقی تألیف احمد بن محمد بن خالد برقی (۲۸۴ یا ۲۹۰ق) است.

البته این قضیه در ارتباط با منابع رجالی اهل سنت وضع دیگری دارد؛ زیرا اشتباه برخی از خلفای نخست در منع تدوین حدیث، هم اتصال زمان صدور متن حدیث با زمان تدوین آن را تا حدود زیادی مخدوش کرد و هم به تبع آن، تدوین کتب رجالی را تا مدت‌ها به تأخیر انداخت.

هر چند امروزه برخی تلاش می‌کنند تا در پاسخ به اعتراضات مستشرقان مبنی بر متصل نبودن احادیث و رجال آن به زمان صدور، اشتباه برخی از پیشینیان را در منع تدوین حدیث توجیه نمایند، ولی تا کنون چندان توفیقی در این زمینه به دست نیاورده‌اند.

مسلم از محمد بن سیرین نقل می‌کند که می‌گفت: «لم یکنوا یسألون عن الأسناد فلما وقعت الفتنه قالوا: سموا لنا رجالکم فینظر إلى أهل السنة فیؤخذ حدیثهم وینظر إلى أهل البدع فلا یؤخذ حدیثهم» [راویان] پیشتر، از سند حدیث سؤال نمی‌کردند تا آنکه فتنه (وضع) اتفاق افتاد. پس از آن می‌پرسیدند: رجال خود را برای ما نام ببرید. اگر از اهل سنت بود، می‌پذیرفتند و اگر از اهل بدعت بود، حدیثشان را اخذ نمی‌کردند» (مسلم، صحیح مسلم، بی‌تا: ۱۱/۱).

اما درباره قسمت دوم کلام رابسون که به وجود تعارض و ناسازگاری مطالب رجال شناسان در توثیق و عدم توثیق افراد می‌پردازد، باید دانست که علم رجال همانند بقیه علوم دارای اصول و ضوابطی است و از علوم اجتهادی به شمار می‌رود. طبیعی است در هر علمی، ممکن است متخصصان آن فن، اختلاف نظرهایی داشته باشند، ولی اختلاف علمی، نه تنها نقص شمرده نمی‌شود که به رشد و بالندگی آن کمک می‌کند. گذشته از آنکه اختلاف نظر در ارتباط با رجال به گونه‌ای نیست که امر را بر متخصصان مشتبه سازد، بلکه بیانگر حساسیت و احتیاط بیشتر در شناسایی سخنان پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و اولیای دین علیهم السلام است که از افتخارات و ممیزات دین اسلام می‌باشد.

۶. رابسون در مقاله‌اش اشاره می‌کند که گرچه آثار مربوط به علم رجال به نام کتب رجالی نامیده می‌شود، بسیاری از زنان محدث نیز در این کتاب‌ها نام برده شده‌اند. در این باره گفتنی است که دانش رجال دانشی است که درباره توثیق و عدم توثیق راویان بحث می‌کند (سیحانی، کلیات فی علم الرجال، ۱۴۱۴: ۱۱) و جنسیت راوی در اصل موضوع آن دخالتی ندارد. درست است که این علم به اسم «علم رجال» نامیده شده است، ولی این فقط یک نام‌گذاری است و اصل دانش آن به مردان اختصاصی ندارد.

نکته دیگر آنکه این علم، در آغاز به نام «جرح و تعدیل» شناخته می‌شد و دارای شاخه‌های فرعی متعددی بوده است و هر یک به نام‌های دیگری موسوم بوده است، از جمله:

۱. علم طبقه‌شناسی (معرفة الطبقات)؛ یعنی شناخت راویانی که معاصر هم بوده و معمولاً از اساتید گروه پیشین، دانش اندوخته‌اند.

۲. علم «المؤتلف والمختلف» که درباره شناسایی نام‌های مشابه راویان است؛ زیرا در سابق، نام‌ها، به صورت بی‌نقطه نوشته می‌شد و در نام‌های مشابه مانند جریر و حریر امکان اشتباه زیاد بود؛ لذا این دانش برای تمییز این نام‌ها پدید آمد.

۳. دانش «المتفق والمفترق» درباره راویانی است که نام آنان و پدران‌شان همسان بوده و شناخت آنان جز با شناسایی طبقات و قرائن دیگر ممکن نیست.

بنابراین، نام‌گذاری این علم به «علم رجال» در ساختمان اصلی بحث که همان راوی شناسی باشد، تأثیری ندارد؛ چنان‌که نام‌های دیگری هم برای این علم یا زیر شاخه‌های آن سابقاً وجود داشته است.

نتیجه

رابسون در نقد حدیث، دچار داوری‌های نادرستی شده است که مهم‌ترین آنها در نوشتار حاضر، تحلیل و بررسی شد و این نتایج به دست آمد:

۱. کثرت جعلیات و شدت مخالفت‌های رسمی در تدوین و نشر حدیث، نتوانست در مقابل تدابیر پیامبر ﷺ برای حفظ آثار نبوی، از حرکت پر شتاب حدیث جلوگیری کند.
۲. خبر اهتمام ویژه پیامبر ﷺ و حساسیت آن حضرت نسبت به تدوین حدیث و نشر صحیح آن، در منابع اهل سنت نیز به صورت گسترده وارد شده است.
۳. ورود اسرائیلیات و جعلیات در بستر زمان به اصل تدوین حدیث و جریان آن در بستر تاریخ ربطی ندارد؛ هر چند برای مدتی یا نسبت به گروه‌هایی به خسارت‌هایی منجر شده است.
۴. نامه‌های مکتوب پیامبر ﷺ که در چند جلد گردآوری شده است، گواه روشنی بر اهتمام پیامبر ﷺ بر امر نگارش حدیث است.
۵. جاعلان حدیث در مواجهه با موج بی‌اعتنایی‌های مردم خواسته‌اند با ادعاهای واهی و آمارهای اغراق‌آمیز، ذهنیت مسلمانان را نسبت به حدیث به طور کلی بدبین نمایند.
۶. چهره‌هایی همچون ابن ابی العوجاء قبل از اعتراف به جعل حدیث برای اهل حدیث شناخته شده بودند؛ لذا چنان نبود که راویان حدیث از این گونه افراد اخذ روایت کنند.
۷. هشدارهای پیشگیرانه پیامبر ﷺ نشان می‌دهد که پیشینه جریان نقد، نه تنها از حیث سابقه و قدمت کمتر از پدیده جعل حدیث نیست، بلکه بر آن پیشی دارد.

منابع

۱. ابن جوزی (۱۳۸۶ش)، الموضوعات، تحقیق عبدالرحمان محمد عثمان، مدینه، دارالنعمان.
 ۲. ابن حبان (بی‌تا)، کتاب المجروحین، تحقیق محمود ابراهیم زاید، مکه مکرمه، دارالباز.
 ۳. ابن حجر عسقلانی (۱۳۹۰ش)، لسان المیزان، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ دوم.
 ۴. ابن حجر عسقلانی (بی‌تا)، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت، دارالمعرفة، چاپ دوم.
 ۵. ابن عساکر (۱۴۱۵ق)، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر.
 ۶. احمد بن حنبل (بی‌تا)، مسند احمد، بیروت، دار صادر.
 ۷. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱ق)، صحیح البخاری، بیروت، دارالفکر.
 ۸. ترمذی، محمد بن عیسی، (۱۴۰۳ق)، سنن الترمذی، تحقیق عبدالرحمان محمد عثمان، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم.
 ۹. خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۱۷ق)، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة.
 ۱۰. خطیب بغدادی، احمد بن علی (بی‌تا)، الجامع لاخلق الراوی و آداب السامع، اسکندریة، دارالکتب العلمیة.
 ۱۱. دارمی، عبدالله بن بهرام (۱۳۴۹ق)، سنن الدارمی، دمشق، مطبعة الاعتدال.
 ۱۲. دانشنامه ایران و اسلام، زیر نظر احسان یارشاطر (۱۳۵۴ش)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 ۱۳. ذهبی، محمد بن احمد (۱۳۸۲ش)، میزان الاعتدال، تحقیق علی محمد بجای، بیروت، دارالمعرفة.
 ۱۴. ذهبی، محمد بن احمد (بی‌تا)، تذکرة الحفاظ، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 ۱۵. رضایی اصفهانی، محمد علی و جمعی از فضلاء حوزه و دانشگاه (۱۳۸۳ش)، ترجمه قرآن کریم، مؤسسه فرهنگی دارالذکر.
 ۱۶. سبحانی، جعفر (۱۴۱۴ق)، کلیات فی علم الرجال، قم، جامعه مدرسین، چاپ سوم.
 ۱۷. صدر، سید حسن (بی‌تا)، نهاية الدراية، تحقیق ماجد الغریبوی، قم، نشر مشعر.
 ۱۸. صدوق، علی بن محمد (بی‌تا)، عیون اخبار الرضا، تحقیق حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه اعلمی.
 ۱۹. طبرسی، احمد بن علی (۱۳۸۶ش)، الاحتجاج، تحقیق سید محمد باقر خراسان، نجف، دارالنعمان.
 ۲۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ق)، الفهرست، تحقیق شیخ جواد قیومی، مؤسسه نشر الفقاهة.
 ۲۱. عقیلی (۱۴۱۸ق)، ضعفاء العقیلي، تحقیق عبدالمعطی امین قلجی، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ دوم.
 ۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳ش)، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب اسلامیة، چاپ پنجم.
- مسلم، مسلم بن حجاج (بی‌تا)، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر.